

در صدد امتناع شد و آن مردم را معطل داشت. چون حرف و حکایت در میان آمد، کیسوخان سیادت پناه سید صفائی و مخادیم بهکر را باجمع فرستاد که طاهر خان و قاسم خان و میرزا محمد خان را نصیحت کنند. خوانین مخادیم را از خدا خواسته همه را نگاه داشتند که حقیقت حالات را از قرار واقع محضر نموده بدرگاه عالم پناه فرستند. مخادیم ابا و استغفار^(۱) نمودند که اگر طرفین حاضر باشند ما بنویسیم. خوانین عظام فرمودند که وکلای کیسوخان آمده اند، بحضور ایشان واقعات را آنچه حق است بنویسید. ما تکلیف زیادی نمی کنیم. چون مخادیم شروع در معاملات کردند، کیسوخان مضطرب شده دید که کار بقباحت می کشد، و این تذکره باعث خرابی احوال میشود. کس فرستاد که من قلعه را میدهم، شما محضر نفرستید. خوانین گفته فرستادند که ما محضر نوشته نگاه میداریم. اگر تو قلعه را نمی دهی به مهرها رسانیده پایه سریر ارسال می نمائیم. کیسوخان [را] لاعلاج (f. 183a) شده، خوانین مذکورین را به قلعه درآورد.

و حکم جهان مطاع صادر شده بود که کیسوخان باتفاق برادران ترسون^(۲) و سادات و اکابر تحقیق خزانة و سایر بیوتات کارخانه سلطان محمود خان نموده، کاغذ تفصیل را به مهر این جماعه رسانیده بدرگاه فرستد. بموجب حکم تحقیق خزانة نموده، اهل حرم سلطان محمود خان نیز حسب الحکم عازم درگاه شدند. و همشیره خان جهان که حرم عمده سلطان محمود خان بود بموجب فرمان بجانب لاهور عزیمت نمود. درین اثنا خواجه ملک خواجه ۲۰ سرای و رای سنگ درباری و بنوالیداس نویسنده بجهة تحقیق خزانة و روانه نمودن اهل حرم سلطان آمدند. بار دیگر در لهری عرض خزانة را دیده^(۳) در غرة رجب سنه مذکوره از راه ناگور عازم گشتند^(۴).

(۱) ه: استغفار (۲) ه: زیاد دارد: محمد خان (۳) ه: نموده (۴) ح: عازم درگاه شدند

و در حین که ترسون خان از درگاه مرخص می شد، بعضی ارکان دولت بعرض رسانیدند که اولاد سیف الملوك سزاوار سرحد نیستند. بندگان حضرت حکومت آگره را به ترسون محمد خان تفویض نموده بهکر را تغیر فرموده، و تعلیقه بنام بنوالیداس صادر شد که او کروری سرکار بهکر شده (f. 183b) اهتمام مال و معامله نماید. و بعد از آن بندگان حضرت بنا بر ۵ اعتماد^(۱) میر سید محمد امروهه میر عدل را به منصب هزاری سرافراز ساخته ایالت و حکومت بهکر باو تفویض فرمودند. و چون او سید و عالم بود فرمان صدارت اتمه بهکر را نیز باو تفویض فرمودند^(۲)، که فراخور استحقاق مدد معاش تعیین نماید. در تاریخ ۱۱ ماه رمضان سنه مذکوره به بهکر تشریف آورد، و به مخادیم و اکابر باعزاز و اکرام تمام پیش آمده قریب پنجاه ۱۰ هزار بیگه زمین مدد معاش به سادات و علماء و مشائخ و موالی و اهالی در خور حال هر کس تعیین نمود. و مخادیم در زمان دولت او فراغت کردند. و هم در اوائل حکومت خود لشکر بجانب سیوی تعیین نمود. مردم منگچه^(۳) پرگنه کاگری^(۴) در مقام تردد شده^(۵) با مردم میر عدل بد پیش آمدند. و سید محمد میر عدل درباره رعایا در دستور العمل شده ورزید و از قرار کن کوت ۱۵ بر يك يگه على التسوية پنج من محصول قرار داد، و صاحب اهتمامان بر مزروعات تعیین نمود. و آن مردم تشدید بسیار بر رعایا کردند. الغرض که مردم میر عدل در قلعه^(۶) (f. 184a) که مابین گنبد و بچراه است^(۷) درآمدند. مردم منگچه بی دولتی نموده محصلان^(۷) را تیر باران کردند. جمعی از مردم خوب میر عدل بشهادت رسیدند. و این بی سعادتان چاهی که درون ۲۰ قلعه بود مومن و کافر را باجمعهم در آن چاه افکندند و بخاک برابر ساختند. میر عدل ازین واقعه درهم شده مردم خود را از سیوی طلب نمود. و آن

(۱) ح: بنا بران اعتماد الدولة
 (۲) م: مفوض داشتند؛ و: ممتاز ساختند
 (۳) م: منگچه؛ ر: بکیچه
 (۴) ح: کاگری
 (۵) ح: ستیز و شدت
 (۶) م: گنبد و بچیر؛
 (۷) ح: دور؛ ح: دوران
 د: کند و بچران

مردم بجهت انتقام مردم کاکری توجه فرمودند. و بانك توجه مردم منگچه
 جلا وطن شده رو بگریز نهادند. آخر الامر بانك مدت سید ابوالفضل ولد
 میر عدل که سردار لشکر بود عنان تعاقب بر تافته عزیمت مراجعت نمود و در
 قلعه بهکر آمد. بعد از چندگاه میر عدل فصد نمودند، و خون بسیار ازو
 ۵ برآمده ضعف عارض او گردید، و در هشتم^(۱) شهر شعبان سنه اربع و ثمانین
 و تسعمایه بجوار رحمت ایزد تعالی و تقدس پیوست. و بعد از فوت او بندگان
 حضرت ظل الهی شاهنشاهی حکومت بهکر را به دستور پدر باو (یعنی سید
 ابوالفضل) تفویض فرمودند. و در سال دیگر مقدمات کاکری را مقید
 و محبوس گردانیده يك دو کس را زیر پای فیل (f. 184b) هلاک کردند.
 ۱۰ و در تاریخ دوم ذی القعدة سنه خمس و ثمانین و تسعمایه اعتماد خان
 خواجه سرای که از معتمدان درگاه بود بایالت بهکر آمد. و چون حده مزاج
 داشت، به سپاهی و رعایا و ائمه سلوک خوب نمود. بعضی از مخادیم ازو
 رنجیده روی توجه بدرگاه عالم پناه آوردند. هر چند او کس فرستاده معذرت
 خواست، مخادیم تسلی نشده عزیمت سفر مصمم گردانیدند. و چون بملازمت
 ۱۵ بندگان حضرت ظل الهی رسیده اظهار شکایت از ان بی سعادت نمودند، بر
 زبان^(۲) حضرت گذشت که هرگاه که او این مردم عزیز را رنجانیده، کشته
 خواهد شد. و هم چنان که^(۳) بر زبان الهام بیان ظل الهی گذشته بود بوقوع
 آمد. و آن قضیه برین منوال بود که چون او همیشه هزل و مطایبه را پیشه^(۴)
 خود ساخته بمردم خوب سخنان غلیظ و رکیک میگفت، و بمردم سبک
 ۲۰ معاملگی میکرد، روزی جمعی از سپاهیان اتفاق کرده در دیوانخانه او را
 روز تاریخ دهم ربیع الاول سنه ست و ثمانین و تسعمایه بشهادة رسانیدند.

و بعد از اعتماد خان بندگان حضرت ولایت بهکر را (f. 185a) بشرکت
 جاگیر مسند عالی فتح خان مهارت^(۴) و راجه پرماتند خویش راجه تودرمل

(۱) ح: بیستم (۲۰۲) این جمله در فو موجود نیست (۲) ح: شمار (۳) ح: مهاوت (۴) ح: پیادر

تفویض فرمودند. و در ماه رجب سنه مذکور مسند عالین^(۱) مذکورین به بهکر آمده محال متعلقه خود را متصرف شدند. و بعد از دو سال پرماتند حسب الحکم به چوکی دربار بدرگاه عالم پناه روانه شد. و مردم داریجه با برادرش مادهوداس در مقام مخالفت شده در قصبه الور متحصن گشتند، و دو سه دفعه جنگ واقع شد. از طرفین مردم کشته شدند. بالآخره مردم اوباش هجوم نمودند. مسند عالی فتح خان مردم خود را بدفع مفسدان فرستاد، و آنها شکست یافته متفرق شدند. و همدران ایام فتح خان عزیمت درگاه نمود. و چون به ملازمت بندگان حضرت مشرف شد، منصب او را افزوده جاگیر پرماتند را تغیر داده تنخواه او فرمودند. و فتح خان بغایت مرد ساده لوح و زر دوست بود و شکر زبانی بسیار بجای آورد، و بمردم سلوک و معاش خوب نموده بود. و وکیلی داشت شهاب خان^(۲) نام، که از زمین داران حوالی سمانه^(۳) بود، مرد بی تجربه کار ناآزموده (f. 185b). او بتحریک فرید دهر بمردم خان ناهر در افتاده^(۴)، لشکر برداشته بر قلعه کز کوت که در تصرف ابراهیم خان ناهر بود برد، و جنگ عظیم روی داد. مردم خوب فتح خان دران جنگ کشته شدند، و شهاب خان^(۲) نیز دران جنگ با جمعی برادران ۱۵ مقتول شد. چون این اخبار به مسامع بار یافتگان درگاه رسید، همدران ایام جاگیر او را تغیر داده تنخواه نواب محمد صادق خان فرمودند، و نواب محمد صادق خان را بندگان حضرت ولایت بهکر تنخواه جائیر فرموده خدمت تسخیر تته باو فرمودند.

نواب مشارالیه روز سه شنبه ۱۲ ربیع الاول سنه اربع و تسعین و تسعمایه ۲۰ به بهکر آمد. مخادیم و اعزه استقبال نمودند. همه را اعزاز و اکرام نمود. و چند گاه در بهکر بوده معاملات بهکر را تنقیح داد. و در ذی حجه مذکور عازم سیوستان گردید. و یکدو نوبت پیشتر از رفتن خان مذکور مردم او

(۱) خوانین (۲) شهابخان (۳) سمانه (۴) بی مزه شده ناهرخان دور افتاده او لشکر برداشته

بر سر پاتر رفته با مردم میرزا جانی یگ جنگ کردند. مردم خوب
میرزا جانی یگ مثل سلطان محمود خان برندق و کوچک بن سبحانقلی و عبدالله
کانجرجه دران جنگ (f.186a) کشته شدند. ورستم پدر دستم^(۱) بدست آمده،
و نسیم فتح بر پرچم علم محمد صادق خان وزیدن گرفت. و چون مشارالیه
۵ عزیمت فرمود، سبحانقلی ارغون که سردار لشکر میرزا بود در کنار آب قلعه
ساخته ادوات و آلات حرب آراسته نموده، غراب و کشتی بسیار در ته قلعه
جمع نمود. چون لشکر محمد صادق خان بانجا رسید مشارالیه در غراب بجنگ
برآمد. و دران دفعه نیز شکست بر لشکر ارغون واقع شد. سبحانقلی زنده
بدست آمد^(۲)، و جمعی مقتول و مجروح گشتند. و دوازده غراب نیز بدست
۱۰ آمده^(۳)

محمد صادق خان ازین فتوحات خوشدل شده قلعه سیوستان را محاصره
نمود. و چون مدتی از محاصره برآمد نقب عظیم فروکنند، چنانکه دروازه
و فسیل پیش قلعه را برداشت. و محمد صادق خان حکم کرده بود که هیچ کس
بی رخصت من بقلعه درنیاید. بعد از آنکه دخان و بخار دفع شد، اهل قلعه
۱۵ دست بدست دیواری کشیده دست بتوب و تفک^(۴) نمودند، و جماعه که به
زور بازو^(۵) بر سطح بام و دالان دروازه در هوا^(۶) شده بودند بر زمین
آمده (f.186b) آسیبی بدانها نرسیده بود. درین اثنا میرزا جانی یگ با لشکر
بر و بحر در برابر مهران که شش گروهی سهوانست آمد. محمد صادق خان
ترك محاصره داده متوجه جنگ میرزا جانی یگ گشت. و چون در محاذی
۲۰ کوه لکی رسیدند، غرابهای میرزا جانی یگ را در برابر اردوی محمد صادق
خان آورده توب و تفک سردادند. و بعد از چند روز دران برابر بوده در
محاربه میکوشیدند، که دران اثنا فرمان بادشاهی رسید که میرزا جانی یگ

(۱) ر: ورستم بزور دستم (۲) ه ندارد: و جمعی مقتول الخ (۵) د و: زور دارو: ر: برادر و سطح
(۳) ه: افتاد (۴) ح و ه: تفک (۶) ف: هوا

پیشکش لائق بدرگاه فرستاده و زبان به عجز و اخلاص و نیاز گشوده. محمد صادق خان مراجعت نموده به بهکر آمده. و بعد از مدت قلیل عازم درگاه جهان پناه گردید.

و بعد از آن به يك سال جاگیر تغیر یافت. و در خریف هر دو سال که جاگیر بهکر تعلق به خان مومی الیه داشت، آفت ملخ بزرگت رسید و قحط و غلادر بهکر واقع شد. اکثر مردم جلاوطن شده روی باطراف نهادند. و مردم سمیجه و بلوچ هر دو روی آب را تاخته آبادانی نگذاشتند.

و در اواخر ربیع الثانی سنه ست و تسعین و تسعمایه جاگیر به نواب اسمعیل قلی خان منتقل گشت. و رحمان قلی بیگ ولد او به بهکر آمد.

چون میرزاده دولت مند^(۱) بود، بمردم بهکر بغایت شفقت^(۲) پیش آمد، و سلوک و معاش خوب باهالی قلعہ نمودند. و ویرانی بهکر به یمن سعی ایشان روی به آبادانی نهاد. چون اسمعیل قلی خان ترك ملتان گرفته بدرگاه رفت تغیر جاگیر از ایشان واقع شده به شیرویه سلطان قرار گرفت.

و در اوائل محرم الحرام سنه سبع و تسعین و تسعمایه شیرویه سلطان

به بهکر آمد. و چون او مدمن خمر بوده، مهبات خود را به غلامان زر ۱۵ خرید و گذاشت: و شب و روز به فسق و لهو و لعب مشغول بود. و او در مجلس کتیری نشست و احیانا کسی را به صحبت او راه میدادند^(۳). و ظانف و ادرارات اکثر فقرا معطل ماند. و او يك مرتبه بجهت اهتمام مال و معامله^(۴) برآمده و مدتی در دکانی نزول نموده مال و معامله به وصول رسانیده.

و محمد حسین بیگ ولد خود را بجهت تسخیر سیوی فرستاده. و افاغنه جمعیت ۲۰ نموده جنگ صف کردند. هر اول پسر شیرویه مردم بلوچ بلدهی بودند. در اول حمله کنار گرفتند، و آن مردم بی (f. 187b) ملاحظه بر غول تاختند.

(۳) ح: نمی دادند

(۲) ح: بغایت و شفقت

(۱) ح: دانشمند

(۴) ح: افزایش: روی شیخ سانگی: افزایش: بیرونی و شیخ سانگی

کس بسیار بقتل رسید ، و جمعی غفیر^(۱) اسیر گشتند ، و شکست و هزیمت یافته عنان عزیمت گردانیدند . چون هوا گرم بود اکثری در سراب تشنه آب مردند ، و بعضی که برآمدند بعد از مدتی بحال خود آمدند .

چون شناخته^(۲) ظلم و تعدی او به نهایت رسید ، ناگاه مزده تفریر او از عالم غیب باهل بهکر رسانیدند . و مردم از شر آن شریر خلاص شده مامون گردیدند ، و بار دیگر ولایت بهکر بجا گیر به نواب محمد صادق خان منتقل گردید . و در تاریخ ۱۲ ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و تسعمایه میرزا محمد زاهد ولد نواب صادق محمد خان به بهکر تشریف آورده ، با ائمه و رعایا سلوک خوب نمود ، و دلهای مجروحان ظلم را مرهم عدل نهاد . و میرزا زاهد بغایت خوشروی و خوشخوی بود ، و اکثر با علما و فضلا صحبت میداشت . و وظائف و ادرارات را موافق سند محمد صادق خان تنخواه نموده ، دست تعرض ظلمه^(۳) را از دامن مظلومان کوتاه گردانید . و خواجه محمد معصوم وکیل محمد صادق خان به صفات حمیده آراستگی داشت و به مهبات کلی و جزوی (f. 188a) واری می نمود . و مردم بهکر متسلی شده رو به زراعت و عمارت نهادند . ناگاه آفت سماوی در ربیع آن سال واقع شد . با وجود ملاحظه تیره روز^(۴) برعیت رسید ، و محصول در اندک فرصت نایاب گشت . بار دیگر قحط و غلا و عسرت روی نمود .

و درین اثنا عرق غیرت بادشاهی در حرکت آمد ، که چون همای دولت بادشاهی ظل اقامت بر دار السلطنت لاهور انداخته ، میرزا جانی بیگ اقتدا به ۲۰ به سنن میرزا شاه حسن نموده رقبه اطاعت برقبه ملازمت استوار نداشته ، دم استقلال میزد ، نواب خان خانان را به تسخیر ولایت تهته و ضبط و ربط بلوچان تعین فرمودند . و در تاریخ ۲۲ شوال سنه مذکور میان خریف به بهکر

(۱) م : کثیر

(۲) ظ : ظلم

(۳) این قراة هاست : حود : اشاعة

(۴) این قراة هاست : د : نیدر روز ؛ و : روز بروز

آمده به مهبات و معاملات پرداخت. و هم در آن ایام فقیر مؤلف تاریخ از کجرات به ملازمت بندگان حضرت مشرف شد. و از اتفاقات حسنه والده جزوی تحفه^(۱) فرستاده بودند، بنظر اشرف انور گذرانیده. حضرت از کمال توجه و اشفاق التفات فرمودند، که چند سال است که از والده جدا شده اید؟ فقیر عرض کردم که (f. 188b) قریب به بیست سال باشد. بعد از آن عنایت فرموده حکم کردند که والده خود را ملازمت کرده بملازمت درگاه یساید. و جاگیر او را بخشیان^(۲) تنخواه نمایند. درین اثنا محمد صادق خان امداد نموده گفت که چون به بهکری رود، اگر جاگیرها نیز از آن محال تنخواه شود خوب خواهد بود. حضرت فرمودند که بهکر به جاگیر خان خانان مقرر شده. نواب خان خانان حاضر بودند. عرض نمودند^(۳) که اگر حضرت جاگیر ایشان ۱۰ را از سرکار بهکر مرحمت فرمایند، بنده تجویز میدارد، و عوض آن از جای دیگر^(۴) به بنده عنایت شود. حضرت حکم فرمودند که جاگیر ایشان را از سرکار بهکر تنخواه نمایند. بخشیان عظام حسب الحکم الاشرف پرگنه دریله و کاکری و چندو که در وجه جاگیر بنده مقرر گردانیدند. و بعد از تشخیص جاگیر حضرت از کمال مرحمت و بنده پروری بر سر کشتی تشریف ۱۵ شریف ارزانی داشته، و به پوستین خاصه سرافراز ساخته بنده را رخصت فرمودند. و از زبان الهام بیان فرمودند که، ع: بنشین و سفر کن که بغایت خوبست. الغرض که بتاریخ ۱۴ صفر سنه ۹۹۹ (f. 189a) به بهکر رسید. و نواب خان خانان نیز به بهکر تشریف آوردند. چون هوا گرم بود و طغیان آب، چند روز در بهکر توقف فرمودند، و به بدر آمدن سهیل مؤلف را با ۲۰ بهادر خان و ملا محمود و چندی دیگر رخصت کردند.

چون به سیوان^(۵) رسیدیم، نواب خان خانان نیز از عقب تشریف

(۱) م: سوغات (۲) م: افزایش؛ محال دیگر (۳) م: کردند (۴) م: عوض آن جاگیر دیگر (۵) م: سیوان

آورده ملحق شدند. مردم سیهوان قلعه را کشیدند. نواب با جمعی از امرا کنگاش کردند که چه باید کرد: بر سر جانی بیگ به تهته میرویم یا اول مهم سهوان را بانصرام رسانیده پیش میگذریم؟ رای همه بر آن قرار گرفت^(۱) که سهوان بر سر راه است. و عبور مردم ما و کشتیها از آنجاست، بهتر است که سهوان را فتح نموده پیش بگذریم. به همین قرارداد از آب گذشته گرد سهوان مرچلها قسمت نموده. در مقام ساختن سابات شدند. درین اثنا خبر رسید که نواب جانی بیگ با لشکر^(۲) گران سنگ از تهته برآمده متوجه جنگست. از استماع این خبر ترك محاصره کرده متوجه جانی بیگ گشتند. جانی بیگ این خبر را شنیده بالا تر از نصرپور در موضع بوهری بکنار دریا طرح قلعه انداخته (f. 189b) مستحکم گشت. خان خانان چون به شش گروهی آن قلعه رسید، جانی بیگ صد دویست^(۳) غراب جنگی و کشتی بسیار با خسرو خان و امرای دیگر همراه نموده، بر سر اردو و کشتیهای خان خانان فرستاده از دو جانب دریا فوجها تعیین نمود. خان خانان یکپا کرده^(۴)، از اردو پیشتر، در کنار دریا، بجهت توبها مقدار پنج شش جریب ۱۵ قلعه در ریگ ساخته. محمد مقیم بخشی و علی مردان و ترمذی^(۵) و مؤلف را با جمعی دیگر از امرا در قلعه تعیین فرمود. و آن چنان واقع شده بود که غرابها آنجا رسیده از پیش قلعه بگذرند، زیرا که آن روی آب در مقابله جهله^(۶) عظیم بود. آنها را ناچار بایستی از پیش قلعه عبور نموده به اردو رسید. الحق آن کنگاش را محمد مقیم یافته بود که پیش فرستادن توبها ۲۰ این فایده میکند که آسیبی به اردو نرسد. بتاریخ... شهر شوال سنه ۹۹۹ بعد از وقت زوال غرابها رسیدند. دیدند که از آن روی آب جهله است، و آن روی آب قلعه در مقابله آمده، توقف نمودند. پاره جنگ توب از طرفین واقع شد؛

(۱) ف: یامت (۲) ر: صد و دویست (۱۲۲) (۳) ح: در همه جاها جهله دارد
(۴) ح: خانخانان نیز چند لشکر بکنار کرده (۵) ح: در همه جاها جهله دارد
(۶) ح: در همه جاها جهله دارد

و خان خانان شبشب جمعی را از مقابل اردوی بآب روی آب (f. 190a) گذرانید، و جمعی را که جانی بیک تعیین کرده بود، شب^(۱) آمده بدر اردو^(۲) ریختند. و چون اینجا کال حزم و احتیاط شده بود، کاری نتوانستند ساخت. صبح آن غرابها متوجه اردو شدند؛ و ازین قلعه که توپها دران بود توب انداختن گرفتند. هر توب که بلند می رفت، لشکری که خان خانان از آب ه گذرانیده بود، به غراب رسیده بآنها میرسید. چنانچه چندی ازان زخمی شدند. بالآخره دهن توپها را پست تر کردند، چنانچه توب از غراب باینطرف دریا میرسید، و مشخص میشد که بآب رسیده بعد ازان می جست و هشت و نه کشتی را میشکست و جمعی را به قتل میرساید. و چون ایشان استعداد غرابها داشتند (و) در هر غراب درودگر مقرر بود فی الفور آن را محکم میکردند. و آن روز به همین نهج جنگ میکردند، و توب اندازی می شد. ازان روی آب قلعه لشکر خان خانان و ازان طرف چله، ناچار غرابها را از میان دریا بایستی آمد، و آب تیز بود. تا دو نیم پهر چه میزدند و^(۳) جنگ میکردند؛ و کس بسیار از ایشان بضرب توب بقتل میرسید، تا آنکه دیدند (f. 190b) که ازین قلعه نمی توانند گذشت، و کس بسیار از ایشان تلف ۱۵ می شوند. بناچار رو بفرار نهادند. و غرابهای خان خانان تعاقب نموده از پی در آمدند، و از طرف دریا لشکر بر ایشان هجوم کرد. خسرو خان سرداری خوب کرده و غراب خود را عقب نگاه داشته، غرابهای دیگر را پیش کرد. غراب چندی که دران فرنگیان جنگی و بعضی سپاهیان بودند، آنها بدست افتادند. و به غراب خسرو خان نیز غراب بادشاهی رسیده بود. ۲۰ ناگاه در داروخانه غراب بادشاهی آتش افتاده، جمعی در میان سوختند.

(۱) د: پیش (۲) ۵: بر دروازه: و این قرامه حواست (۳) ۵: تا دو نیم پهر چند مرتبه

باین تقریب غراب خسرو خان و غرابهای دیگر نجات یافتند، و کس بسیار از ایشان کشته شد و فتح عظیم روی نمود.

روز دیگر کوچ کرده عزیمت^(۱) قلعه جانی یگک نموده. و او قلعه مستحکم ساخته. و پاره چپله در قلعه بود. گرفتن آن اشکال تمام داشت. چون محاصره به امتداد کشید. خان خانان و امرا دیدند که کاری ساخته نمی شود. یکشب بر سر قلعه از اطراف و جوانب هجوم آوردند. چون قلعه مضبوط بود فایده نکرد. بعد ازان این مصلحت کردند (f. 191a) که ما در ولایت تهته متفرق^(۲) میشویم. جمعی به سیهوان میرویم، و جمعی به تهته، و جمعی به بدین و فتح باغ و جون، و شاه یگک خان بر سر قلعه شاه گر که شاه قاسم خان ارغون ساخته بود برود. نواب خان خانان به تهته متوجه شدند و جمعی به فتح باغ و بدین و جون رفتند. و شاه یگک خان رفته قلعه شاه گر را محاصره نمود: و سید بهاؤالدین و بختیار یگک و مؤلف و حسن علی عرب و جان یگک و مقصود یگک آقا ملازمان نواب خان خانان بر سر سهوان رفته سهوان را قبل کردند. و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد نوشتهای اهل قلعه به جانی یگک رفت که اگر بما رسیدید خوب، و الا قلعه از دست رفت. جانی یگک چون دید که قلعه از دست میرود به سرعت تمام متوجه سهوان شد. وقتی که به بیست گروهی رسیده، ما نیز کنکاش کردیم که چه باید کرد. رایها برین قرار گرفت که باید جنگ کرد. از دور قلعه کوچ نموده متوجه جانی یگک شدیم. خان خانان خبر توجه جانی یگک باین لشکر شنیده جمعی از امراء (f. 191b) مثل ۲. محمدخان نیازی و بهادر خان و میان دولت خان ملازم خود را با جمعی به کومک این جماعه فرستاد. قریب بکوه لکی شده بودیم^(۳) که این جماعت آمده ملحق شدند. و این هر دو لشکر تا هزار و دویست سوار میشدند. جانی یگک با ده

(۳) ف. ۵: رسیده بودیم

(۲) ح: منصرف

(۱) ح: محاصره

هزار سوار از جانب کوه پیاده بسیار تیرانداز و از دریا بفراب و تو بخانه مستعد شده آمده. قریب شش گروهی که رسیده دولت خواهان بهم صلاح دیدند که اگر ما اینجا می نشینیم، او از چهار^(۱) جانب بما جنگ خواهد آورد. و خود از روبرو و جمعی تیرانداز از جانب کوه و غراب از طرف دریا و مردم سهوان از عقب، کار بر ما دشوار خواهد شد. پس مناسب آن دیدند که همانجا رفته بجانی یگ جنگ کنیم. قرار به همین یافت و به تاریخ... افواج راست کرده متوجه جانی یگ شدیم. و به جانی یگ جاسوسان خبر کردند که لشکر می آید. به هیچ وجه قبول نکرد که ایشان را چه یارای آن و چه مقدار کس اند که بر سر ما خواهند آمد. به یکبار گرد لشکر ما نمودار شد. درین وقت جزم او شد که لشکر آمد، در (f. 192a) مقام راست کردن افواج شد. قریب به نیم روز بود که تلاقی عسکرین واقع شد. وقتی که به هر اول ما جنگ واقع شد، بعضی از مردم هر اول تاب نیاورده فرار نمودند، و لشکر جانی یگ تعاقب کرده بغول رسیدند. درین اثنا فوج فوج از مردم جانی یگ میرسید و جنگ می شد، تا سه چهار مرتبه جنگ عظیم واقع شد. بالآخره شکست بر مردم جانی یگ افتاد. و جانی یگ خود پای ثبات محکم کرده ۱۵ جنگ و جدال بسیار نمود. آخر فایده نداشت. رو به فرار نهاد و کس بسیار ازو بقتل رسید و دستگیر شد. و جانی یگ به اونرپور آمد که بیست گروهی جنگ گاه باشد. آنجا رفته، قلعه بنا نهاده، آنجا مستحکم شد^(۲). دولت خواهان آمده آنجا را محاصره نمودند. بعد از چند روز نواب خان خانان نیز رسیده مورچلها را پیش بردند. هر روز جنگ و جدال میکردند. از طرفین ۲۰ کس بسیار کشته می شد. آخر خاک را کنده جانب قلعه روانه شدیم، چنانچه خاک توده بخندق رسید. جانی یگ عاجز آمده در مقام صلح شد.

صورت التماس او این بود که: من سی (f. 192b) غراب و قلعه سهوان بشما میدهم، و خود به تهنه رسیده بعد ازان شما را می بینم. خان خانان از امرای کنگاش طلبید. همه امرای اتفاق کردند که چون کار باو تنگ شده صلح نباید کرد، که ما کار با امروز و فردا رسانیده ایم. و ادران شق [احتمال دارد] که جانی یگ به تهنه رفته باز رای او منقلب شود. خان خانان گفتند که اگر ما به قلعه می چسبیم یکی آنکه مردم خوب از طرفین کشته می شوند، دوم آنکه اهل و عیال اینها بدست پاجیان می افتد و این بی ناموسی بر اینها عائد میشود. ما صلح میکنیم، و همچو خود پنجهزاری بخدمت بندگان حضرت^۳ هم میرسانیم. و الحق رای ایشان بر صواب بود. ایلچیان جانی یگ آمده قبول ۱۰ و اقرار^(۲) نموده غرابها را آوردند و سپردند. و کس به سهوان فرستادند که قلعه را بدهند، و خود متوجه تهنه گشت.

و خان خانان ایام آب کلانی را در موضع سن گذرانیده در ابتدای زمستان متوجه تهنه گشتند. قریب به فتح باغ رسیده بودیم که جانی یگ از پیش پیدا شد. و در میان ایشان و خان خانان ملاقات دست داد. ۱۵ (f. 193a) و صحبت بسیار خوب نشست^(۴). جانی یگ را در همانجا گذاشته خان خانان به سیر تهنه متوجه شدند، و به تهنه رسیده و بر اثر جانی یگ نیز رسیده هرچه در بساط داشتند همه را صرف امرای و سپاه نمودند، و صحبت خوب داشتند^(۵). بعد ازان متوجه بندر لاهری شده سیر دریای شور کردند. چون از آنجا معاودت نمودند، دولت خان و خواجه مقیم را آنجا (به نیابت بجهت ۲۰ بندوبست ملك) گذاشته. چون فرمان طلب آمده بود که جانی یگ را گرفته بدرگاه عازم شود، بنابراین متوجه درگاه معلی شدند، و جانی یگ را با خود

(۱) ر: در آن شك دارد (۲) ه: قول و قرار و مرزا به تغلق آباد جهت تهنه برآمد و توابع خانخانان در تهنه باسنتالت رعایا و بندوبست ملك نشست. (۳) ه: بجهت حضرت عالیشان. (۴) ر: شد (۵) ه: زیاد دارد: بعد ازان هر دو يك جا متوجه بندر لاهوری شدند.

گرفته به ایلغار روان شدند. و بتاریخ بشرف پاتبوس مشرف شدند. حضرت درباره جانی یگ کمال لطف و اشفاق بالتماس خان خانان بظهور آوردند، و ولایت تهته به ایشان مسلم داشتند^(۱). و جانی یگ در ملازمت حضرت رعایة و اعتبار یافته به منصب چهار^(۲) پنج هزاری سرافراز گشت. و حضرت^(۳) را خیلی توجه و عنایت^(۴) باو بود، چنانچه خسرو شاه را بدامادی^(۵) او مقرر فرمودند. دران ولا که حضرت متوجه دکن بودند^(۶) و فتح احمد نگر (f. 193b) و قلعه اسیر شده بود که بتاریخ ۲۷^(۷) شهر رجب سنه ۱۰۰۸^(۷) جانی یگ بعلت سرسام درگذشت. و نواب علامی التماس نمودند که ولایت تهته به میرزا غازی [یگ] ولد میرزا جانی یگ مرحمت شود، و حضرت نیز باو ارزانی فرمودند.

۱۰

تمام شد بتاریخ ۲۲ شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۴۵

بید فقیر حقیر محمد رضا بن مرحوم

دریائی بن داروغه گهر

رحمها الله

تعالی

۱۵

هر که خواند دعا طمع دارم • زانکه من بنده گنه کارم

(۱) زیاد دارد: مگر بندر لاهوری و سهوان که آنها ضبط خالصه شریفه شدند (۲) ندارد: چهار
(۳) زیاد دارد: شهنشاهی (۴) زیاد دارد: و مرحمت (۵) ازینجا تا آخر کتاب در موجود نیست
(۶) ۱۷: ۱۷ (۷) در اصل متن ۱۰۱۱ مرقوم است.

توضیحات و تعلیقات و استدراکات

ص ۳، س ۴ : المنتسب : باید از لحاظ کتبه اسیر کرده و پیش طاق قندهار کله
« اُمّا ، اینجا اضافه کرده شود .

ص ۵، س ۴ - ۵ : در تاریخ گزیده مسطور است الخ : عبارت گزیده این است :
شش بار هزار هزار دینار زر سرخ بران عمارت خرج کرد (ص ۲۷۴ ، چاپ
کرده مأسوف علیه پروفور براون) .

ص ۵، س ۱۱ : تاریخ مرآة الجنان : شاید تألیف مصلح الدین لاری .

ص ۵، س ۱۷ : وفاتش در جمادی الاولی الخ : مطابق گزیده (ص ۲۷۶)
ولید بن عبد الملك در منتصف جمادی الآخر سنه ست و تسعین بمرد ، مدت
نه سال و هشت ماه پادشاهی کرد ، و چهل و پنج سال عمر داشت . و عبارت
گزیده درست است ، معصومی در ماه وفات و مدت عمر ولید اشتباه
کرده است .

ص ۶، س ۳ - ۷ : در زمان خلافت عبد الملك الخ : این هم خلاف واقع است .
عبارت چچنامه اینطور است : آورده اند که ملك سرانديپ از جزیره یواقیت
بجته حجاج تحفه و هدایا فرستاده ، از درر و جواهر ظریفه و غلامان و کنیزان
حبشی و دیگر تحفه های موزون و ظرایف مکنون و بی مثل بدار الخلافت
فرستاده ، و زنان مسلمانان بجته زیارت کعبه و دیدن دار الخلافة با ایشان
روانه شدند . چون بیلاذ قاذرون رسیدند باد مخالف برخاست و کشتی را از
راه صواب بازگردانید و بساحل دیول آورد . جماعت دزدان که ایشان را
نکامره گویند و ساکنان دیول بودند هر هشت کشتی را بگرفتند الخ .

ص ۶ ، ص ۷-۸ : بندر دیول که درین ایام به بندر تهته و لاهری مشهور است : بعضی مورخین مانند ابوالفضل (آئین اکبری ، ص ۵۵۶) و سید محمد طاهر نسیانی (تاریخ طاهری ، ص ۲۱) بندر دیول را با شهر تهته اشتباه کرده اند ، اما حقیقت آنست که بندر دیول از شهر تهته بالتره جداگانه بوده چنانکه میر معصوم تصریح نموده . نیز از عبارت تحفة الکرام و تاریخ طاهری این حقیقت روشن میشود . تاریخ طاهری که از تحفة الکرام اقدم است در وصف لاهری بندر گوید (ص ۱۵۷) :

« مابین شهر تهته و بندر چه تری [چه] خشکی دو روزه راهست ، و از انجا دریای شور یکمزل است . اما ناله باریک که آنرا بزبان تهته ناری نامند برآمده زیر بندر مذکور میرسد ، تخمیناً بعرض بعضی جا ده طناب و بعضی بیش (و) عمقش از اندازه پایاب ، در میان بحر سوی میانی نام دیگر آبادانی نیست . »

ازین معلوم میشود که لاهری بندر از شهر [ننگر] تهته خیلی دور بوده و نیز بمرور ایام دریای شور [یعنی بحر عمان یا بحر عربی] از وی یکمزل دور شده بود . و صاحب تحفة الکرام (ج ۳ ، ص ۱۹۹) در بیان سادات مازندرانی گوید که

« اول ایشان سید بدرالدین بعد نقل از مازندران بزیارت عتبات عالیات مشرف شده در سال نهصد و شصت و هفت براه دریای عمان وارد بندر دیول و متوجه توطن تهته شد . چو بقریه هاله واقع پرگنه سا کوره رسید ... رحل اقامت دوام آنجا یفکند . »

این عبارت تحفة الکرام نیز بر دوری دیول یا لاهری بندر از شهر تهته مدلل است . کزنس (Cousins) در کتاب خود « آثار قدیمه سند » (ص ۱۲۴) نیز مؤید این نظریه است .

حالا باید که باین مسئله پیچیده توجه کنیم که آیا دیول بندر و لاهری بندر يك بوده یا جداگانه . سیاحان اروپایی که در قرون اخیره بیلااد سند آمده اند بعضی آنها بندر سند را دیول و بعضی لاهری گفته اند ، و کسی بوجود دو بندر در همانوقت اشارت نکرده است . و این بیان بعضی را در مغالطه انداخته است که دیول و لاهری یکی بوده است . ایت (Abbot) در تألیف خود «سند» (صص ۴۳ - ۵۵) باوجود استدلال بسیار بنتیجه نافی نرسیده است . و هیک (Haig) در کتاب خود "The Indus Delta Country" (ص ۶۸) بندر لاهری را بالوهرانی مشخص کرده است، که بر وفق البیرونی (Alberuni's India، صص ۲۰۵ ، ۲۰۸ ، ۲۶۰ ، ۳۱۶) بر دهنه غربی مهران بوده و ۱۲ فرسخ دورتر از بندر دیل . و گمان بنده اینست که هیک درین رای مصیب بوده . سیاحان و مؤرخان عرب مانند ابن خردادبه (کتاب المسالك و الممالك، ص ۶۲) و اصطخری (کتاب المسالك و الممالك، ص ۱۷۵) و مقدسی (احسن التقاسیم، ص ۴۷۹) و مسعودی (مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۷۸) همه متفق اند که دیل بر مغرب رویه مصب مهران و دورتر ازو بر ساحل دریای عمان بوده است . و عبارت مسعودی اینطور است :

فاذا اجتاز جميع ما ذكرنا من الأنهار [ای الأنهار الخمسة في بلاد
فنجاب] بیلااد فرج بیت الذهب و هو المولتان، اجتمعت بعد المولتان
بثلاثة ايام فيما بين المولتان والمنصورة في الموضع المعروف بدوشاب .
فاذا انتهى جميع ذلك الى مدينة الرور من غربها، وهي من اعمال
المنصورة سعى هنالك مهران . ثم ينقسم قسمين ، و يصب كلا
القسمين من هذا الماء العظيم المعروف بمهران السند في مدينة شاكره
من اعمال المنصورة في البحر الهندي ، و ذلك على مقدار يومين
من مدينة الديل .

پس بروفق مسعودی در میان دیبل و مصتب مهران مسافت دو روزه یا دوازده فرسنگ بروفق بیرونی بوده. لهذا اگر ساکره (حالا میرپور ساکره) را با لاهری بندر یا لوهرانی مشخص کنیم، تعیین دیبل خیلی سهل میشود. چونکه فاصله بخط مستقیم در میان ساکره و گسری بندر تقریباً دوازده فرسنگ یا ۳۶ میل میشود، باید که موقع بندر دیبل را همین جا فرض کنیم. ایلیت نیز موقع دیبل را نزدیک کراچی قرار داده است، اگرچه او دلائلی دیگر پیش آورده. در میان گسری بندر و کلften (Clifton) مقبره ایست باسم مقبره عبد الله شاه که عامه گویند یا لشکر اسلام برای فتح سند آمده بود. همانا آن قبر عبید الله بن نهبان است که حجاج او را قبل از بدیل بن طهفه برای تسخیر دیبل فرستاده بود (بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۳۵-۳۶).

این است خلاصه کلام ما. نویسندگان اروپایی بظن خود تخمین زده اند. هیچ موقع دیبل را بخرابه های کاکر بکیره نزدیک میرپور ساکره قرار داده است (کتاب مذکور بالا، صص ۴۶-۴۷). اما احتمال قوی است که این جایگاه لاهری بندر بوده. و راورقی (Mihrān of Sind، حاشیه ۲۳۶، ص ۳۱۷، حاشیه ۴۶۸، ۴۶۸) آنرا در نزدیکی پیرپته نهاده است و درین نظریه با صاحب تحفة الکرام مطابقت دارد، زیرا که او شیخ پته را در دو سه جا (ج ۳، ص ۲۴۷، ۲۵۲) «دیولی» خوانده است، و در صفحه ۲۵۴ گوید که «مخفی نماند که بندر لاهری که در قدیم زمان به بندر دیبل اشتهار داشت غریب شهری مسکن اشراف کرام و افاضل ایام بوده. اکنون از چند سال (یعنی قبل از ۱۱۸۱ هـ سن تالیف تحفة الکرام) بسبب حوادث دار معه دیار معدوم، و تسمه آبادیش منتقل زمین محاذی ده راجه است».

مها یکن این بحث طوالت دارد و محتاج تحقیق زیادی است و ما آنرا بموقع دیگر عقب می اندازیم، و در کتاب خود «سند تحت سیطرة عرب»، مقاله ای مبسوط بر آن خواهیم نوشت.

ص ۸، س ۱: حکمی از دارالخلافه صادر شده الخ: حجاج بن یوسف محمد ابن قاسم را بحکم خلیفه فرستاده، بلکه پیش از عیدالله بن نیهان و بدیل بن طهفه را برای تسخیر دیبل فرستاده بود، ولیکن هر دو شکست یافته شهید شدند (بلاذری، طبع لیدن، ص ۴۳۵). بعد از شهادت ایشان باستصواب منجمان محمد بن قاسم را برای فتح سند تعیین نمود.

ص ۸، س ۱۰: خرابه های الورتا هنوز نزدیک رهري ظاهر است.
ص ۱۲، س ۱: سرحد دیبل: چچنامه اینجا سیوستان، دارد.

ص ۱۶، س ۸-۹: و بعد از وی پسر کلان او داهر جانشین او شد: اینجا میر معصوم از جهت اختصار اسم چندر برادر چچ که بعد از او برای هفت سال حکومت کرده از بین برده است.

ص ۱۶، س ۱۷: برهناباد: خرابه های این شهر قدیم که او را در سندی بانبراه میگویند تا هنوز هشت میل در مشرق رویه شهدادپور و شصت میل شمال و مشرق رویه حیدرآباد واقع است.

ص ۲۱، س ۱۵-۱۶: تا آنکه لشکر اسلام جلو ریز به قلعه نیرن کوت رسیده: اینجا میر معصوم در تسلسل تاریخی اشتباه کرده است. بر وفق چچنامه و تواریخ عربی مانند بلاذری و یعقوبی، محمد بن قاسم اولاً شروع بمحاصره دیبل کرد و بعد از تسخیر آن و استخلاص محبوسان بسوی نیرن کوت نهضت فرمود.

ص ۲۱، س ۱۹: عنان عزیمت به تسخیر تهته الخ: شهر تهته در آن زمان موجود نبوده. مراد میر معصوم بندر دیبل است.

ص ۲۳، س ۹: محاذی موضع تلہتی از آب گذشته الخ: نمی دانیم که ماخذ میر معصوم چیست. [تلہتی در قدیم الایام برکنار دریای سند بوده، و خرابه های شهر قدیم تا الآن ظاهر است. درینوقت مردم از معبر

بلاولپور عبور میکنند] . بر وفق بلاذری و چچنامه محمد بن قاسم بعد از فتح سیوستان بطرف نیرن کوت برگردید و در قربت آن از نهر مهران عبور نمود (بلاذری، ص ۴۳۸) . اما روایت یعقوبی قدری تأیید معصومی میکند، زیرا که مطابق او «فعبیر [محمد بن قاسم] نهر السند وهو دون مهران و سارالی سهبان، ففتحها ثم سار نحو شط مهران . فلما بلغ داهر ملك السند مكانه وجه الیه جيشاً عظيماً، (ص ۳۴۶) . ازین روایت می نماید که محمد بن قاسم نزد سیهوان (سهبان) یعنی برابر تلهتی از آب گذشته باشد . علی الاقل طریق که میر معصوم شرح داده زیاده تر طبیعی است .

ص ۲۳ ، س ۱۵ : کولاب گچیری : این کلبه را «کیجری ، کنجری ، گچری ، بکیری، و غیره نوشته اند . گمان بنده اینست که اگر محمد بن قاسم محاذی تلهتی دریای سند را عبور کرده ، باید نزدیک موضعی که الآن باسم «گچیره» مشهور است معسکر زده باشد . بنده شنیده ام که در نواحی این شهر در قدیم الزمان بحیره‌ای بوده که آثار آن تا هنوز ظاهر است . و لیکن از قراریکه چچنامه مینویسد که محمد بن قاسم از گذر «جهم» از دریا عبور نمود و تلاقی فریقین نزد خلیجی در میان راور و جیور افتاد ، میتوان نتیجه گرفت که کولاب کنجری که میر معصوم بآن اشاره نموده است غیر از «کولاب کنجر» نیست . تحفة الکرام ، جلد سیوم ، ص ۱۸۱ ، گوید که «کولاب کنجر در قرب زمین سوندره و جهم خلیجی بتمام فضاست» .

ص ۲۳ ، س ۱۶ : موضع رفیان : چنانکه از قرائن معلوم میشود موضعی بود در میان سیهوان و دریله (راجع متن ، ص ۲۱۰ ، س ۱ : ص ۲۲۶ ، س ۷) . راورقی در کتاب خود «مهران سند و شاخپاش» ، (ص ۲۴۰ ، یورنال انجمن همایون آسیائی و بنگاله ، سال ۱۸۹۲ م) کولاب کنجری را به کنگری که بجنوب و مغرب رویه رهری است تطبیق کرده و رفیان را

رافیان خوانده با «رافی دیره» که معبريست در جنوب و مغرب رویه کنگری یکی ساخته، مرتکب غلطی فاحش شده است.

ص ۲۴، س ۶: داهر در شهر الور متحصن شد: بر وفق چچنامه داهر در حصار راور متحصن شد.

ص ۲۷، س ۳: حوالی تهزی: این تهزی را درینوقت «تهری» گویند. خرابه های آن در نزدیکی محبت دیره در ضلع حیدرآباد واقع است. یکی از پایتختهای سومرگان بوده، چنانچه در احوال ایشان مذکور است.

ص ۲۷، س ۱۲: اسکندره: این شهر را با اچه قدیم مشخص کرده اند (انظر راورتی: مهران، ص ۲۴۴-۲۵۲، حاشیه نمره ۱۹۲).

ص ۲۹-۳۱: حکایت انجام محمد بن قاسم: این حکایت سراسر بر چچنامه مبنی است، و میر معصوم بدون هیچ تحقیق و رویته آنرا درج تاریخ خود نموده. ما تکذیب این روایت را با همه دلایل در تعلیقات بر چچنامه خواهیم نوشت، اینجا فقط بنقل این فقره از بلاذری کفایت میکنیم:

مات الوليد بن عبد الملك (۹۶ هـ) وولى سليمان بن عبد الملك. فاستعمل صالح بن عبد الرحمن على خراج العراق وولى يزيد بن أبى كبشه السكسكى السند فحمل محمد بن القاسم مقيداً مع معاوية بن المهلب فحبسه صالح بواسط وعذبه فى رجال من آل أبى عقيل حتى قتلهم وكان الحجاج قتل آدم اخا صالح وكان يرى رأى الخوارج (فتوح البلدان، ص ۴۴۱).

و حقیقت امر اینست که ولید بن عبد الملك در اواخر ایام خلافت خود خواست که برادر خود سلیمان بن عبد الملك را از مسند خلافت بر طرف ساخته فرزند خود را جانشین خود سازد، و حجاج بن یوسف وقتیه و قائدان دیگر را درین امر با خود متفق ساخت. حجاج بن یوسف در سنه

۵۹۵ هجری و ولید نیز قبل از آنکه تدبیر او بجائی رسد در سنه ۵۹۶ هجری این جهان را پدرود کرد و برادرش سلیمان وارث خلافت شد. و او از روی انتقام جمله تابعان حجاج را از مناصب خود منفصل ساخت، و ولایت عراق را به صالح بن عبد الرحمن داد که در تلافی موت برادر خود آدم که حجاج او را بقتل رسانیده ابن العم و داماد حجاج یعنی محمد بن القاسم را در شکنجه عذاب کشید تا جان خود را تسلیم کرد (راجع میور: خلافت، مطبوعه ۱۹۲۴ م، صص ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۴).

ص ۳۱، س ۴-۵: در دجله انداختند الخ: دار الخلافت بنی امیه دمشق بود نه بغداد که در آن ایام وجود نداشت. لهذا دو دختر داهر را در دجله انداختن بعد از آنکه بدمشق بودند اشتباهی است که يك مورخ کم مایه هم نمیتواند بکند. گذشته ازین محمد بن قاسم در حبس واسط بمرد، پس چگونه او را در گورستان دمشق دفن کردند؟ معلوم نیست که میر معصوم این روایت را از کجا گرفته است، زیرا که تاریخ چچنامه برین جمله ختم میشود که «خليفة فرمود تا هر دو خواهر را در دیوار گرفتند» و مزید برین حرفی ندارد.

ص ۳۱، س ۷-۸: در حیطة تصرف گهاشتگان خلیفه بماند: اسمای گهاشتگان بنی امیه که بعد از محمد بن قاسم^(۱) برای حکومت سند آمدند اینطور هستند حسب فتوح البلدان تالیف بلاذری و تاریخ یعقوبی:

۱- یزید بن ابی کبشة السکسکی (در ایام سلیمان بن عبد الملك ۹۶-۵۹۹)
برای هوده روز

(۱) بیان تحفة الکرام (جلد ۳، ص ۲۳) که بعد از محمد بن قاسم ابو حفص قتیبه بن مسلم از طرف حجاج آمده يك اشتباه تاریخی است، زیرا که حجاج يك سال قبل از عزل محمد بن قاسم فوت شده بود. همچنین فرستادن تمیم بن زید بر دست حجاج نیز غلطی فاحش است، زیرا که این عامل در ایام خلافت همام بن عبد الملك به سند آمده.

- ۲ - حبیب^(۱) بن المهلب ابن ابی صفره (در ایام سلیمان بن عبد الملك)
 - ۳ - عمرو بن مسلم الباهلی (در ایام عمر بن عبد العزيز ۹۹-۱۰۱ هـ)
 - ۴ - الجنید بن عبدالرحمن المری (در ایام هشام بن عبد الملك ۱۰۵-۱۲۵ هـ)
 - ۵ - تمیم بن زید العتبی (در ایام هشام بن عبد الملك)
 - ۶ - الحكم بن عوانة الكلبي (در ایام هشام بن عبد الملك)
 - ۷ - عمرو بن محمد بن القاسم (در ایام هشام بن عبد الملك)
 - ۸ - یزید بن عرار (در ایام ولید بن هشام ۱۲۵-۱۲۶ هـ)
 - ۹ - منصور بن جمهور الكلبي (در ایام مروان الحمار ۱۲۷-۱۳۲ هـ)
- عمال بنی عباس
- ۱ - مغلس بن السری العبدی (در ایام ابوالعباس السفاح ۱۳۲-۱۳۶ هـ)
 - ۲ - موسی بن کعب التیمی (در ایام ابوالعباس السفاح)
 - ۳ - عینة بن موسی بن کعب (در ایام ابو جعفر المنصور ۱۳۶-۱۵۸ هـ)
 - ۴ - عمر بن حفص بن عثمان هزار مرد (در ایام منصور)
 - ۵ - هشام بن عمرو التغلبي (در ایام منصور)
 - ۶ - بسطام بن عمرو برادر هشام (در ایام منصور)
 - ۷ - معبد بن الخلیل التیمی (در ایام منصور)
 - ۸ - روح بن حاتم المهلبی (در ایام مهدی ۱۵۸-۱۶۹ هـ)
 - ۹ - نصر بن محمد بن الأشعث الخزاعی (در ایام مهدی)
 - ۱۰ - عبد الملك بن شهاب المسمعی (در ایام مهدی)

(۱) میر معصوم (ص ۳۱، ۹-۱۰) و بعد از وی صاحب تحفة الكرام (جلد ۲، ص ۲۳) آورده اند که سلیمان ابن عبد الملك در عهد خود عامر بن عبد الله را بولایت سند تعیین نمود. این هم از لحاظ کتب تاریخ عربی غلطی است. اسم این نفر هیچ جایی یافت نمی شود. همچنین قول میر معصوم (ص ۳۱، ۱۰-۱۱) که مروان آخرین خلیفه بنی امیه ابو الخطاب را بایالت سند تعیین نمود نیز اشتباه است. مروان در ایام خود یزید بن عمر بن هبيرة الفزاري را والی عراق مقرر نمود، و در ایام او منصور بن جمهور الكلبي از عراق گریخته به سند آمد و با یزید بن عرار که عامل سند بود جنگ نمود. یزید هزیمت یافته امان خواست، ولیکن منصور او را زنده گرفته گرد او ستون بنا کرد، و خود حاکم با استقلال گشت تا ظهور ابو مسلم خراسانی (یعقوبی، ص ۱۰۷).

- ۱۱ - نصر بن محمد بن الأشعث الخزاعی (در ایام مهدی)
- ۱۲ - الزیر بن العباس (در ایام مهدی)
- ۱۳ - سطیح بن عمرو التغلبی که لیث بن طریف را نیابتاً بیلا دهمند فرستاد
(در ایام مهدی)
- ۱۴ - سالم الیونسی^(۱) مولى اسمعیل بن علی (در ایام هارون الرشید،
۱۷۰-۱۹۳ هـ)
- ۱۵ - اسحاق بن سلیمان بن علی الهاشمی (در ایام هارون)
- ۱۶ - طیفور بن عبد الله بن منصور الحمیری (در ایام هارون)
- ۱۷ - سعید بن سلم بن قتیبه که برادر خود کثیر بن سلم را نیابتاً بیلا د
سند فرستاد (در ایام هارون)
- ۱۸ - عیسی بن جعفر بن المنصور که محمد بن عدی التغلبی را نیابتاً فرستاد
(در ایام هارون)
- ۱۹ - عبد الرحمن (در ایام هارون)
- ۲۰ - ایوب بن جعفر بن سلیمان (در ایام هارون)
- ۲۱ - داود بن یزید بن حاتم الملهبی سنه ۱۸۴ هـ، و او برادر خود المغیره
را نیابتاً فرستاد
- ۲۲ - بشر بن داود (در ایام امین، ۱۹۳-۱۹۸ هـ)
- ۲۳ - موسی بن یحیی بن خالد بن برمک (در ایام مامون، ۱۹۸-۲۱۸ هـ،
و معتصم بالله ۲۱۸-۲۲۷) و او در سنه ۲۲۱ در گذشت
- ۲۴ - عمران بن موسی (در ایام معتصم بالله)
- ۲۵ - ایتاخ الترمکی که عنبسه بن اسحاق الضبی را نیابتاً به سند فرستاد
(در ایام الواثق بالله ۲۲۷-۲۳۲ هـ)

(۱) بر وفق میر معصوم (ص ۳۱، س ۱۶-۱۷) هارون الرشید در سنه سبعین و مائة ابو العباس را بحکومت
سند فرستاد، و او مدتی مدید در مملکت سند بوده. این هم از لحاظ کتب تاریخ عربی اشتباه است.